

معمای پلیسی شماره ۱۰۸

مهریه خونین

مهدی ابراهیمی



صبح پنجشنبه بود، برای سرزن به آرامگاه پدرینز گش به گورستان قدیمی در حاشیه تهران رفته بود. وقتی قدم می زد با شنیدن صدای خش خش برگ های زرد درختان که لایه لایه قیرها روی زمین ریخته بود به یاد گذر عمر افتاد، هنوز چند قدمی با خودرواش فاصله داشت که موبایل کشیک قتل زنگ خورد. مرد جوانی خود را ستوان محمودی از مرکز پیام جانبی پلیس معرفی کرد. یک مرد در حالی که پشت فرمان خودروی پرایدش نشسته بود با ضربات چاقو به قتل رسیده و یک مرد رهگذار با دیدن صحنه این جنایت، پلیس را خبر کرده بود. از گزارش مشخص شد که خودروی پراید در برابر پارک کوچکی حوالی ایوان حنایی رها شده بود و اگر کسی دقیق نمی شد بی به جنایت نمی بود. از همان قبرستان قدیمی به سمت محل جنایت حرکت کرد از مسیریاهی ایوانی که خلوت بود رفت. نیم ساعتی در راه بود تا اینکه ساعت ۱۲ ظهر داخل فرعی گلر ها پیچید و در انتهای کوچکی با جمعیت زیادی روبرو شد. خودرواش را در ۱۰ متری مردم نگه داشت، آنجا یک کویچه اعصابی نشین بود و ساکنان آن از دیدن صحنه جنایت به هیجان آمده بودند. از هر سنی در بین جمعیت دیده می شد. برخلاف آن لحظه که آنجا خیلی شلوغ بود، بازرس شمس به راحتی پی برد که کویچه گلر ها از فرعی های خلوت و کم رفت و آمد است، کویچه ای به طول یک کیلومتر که انتهای آن پارک کوچکی قرار داشت و در واقع یک فضای سبز کوچک بود. پراید دقیقاً عمود به کویچه پارک شده بود و با ورودی پارک موازی بود، در مابین در و پراید یک موبایل پلیس دیده می شد که مأمورین در برابر پراید ایستاده بودند و مردم می خواست متوقف شوند و از پراید دور شوند. با دخال مأموران تشخیص هویت و حصار کشی با نوار زرد رنگ جمعیت تا شعاع ۲۵ متری به عقب رانده شدند، بازرس شمس وقتی شرایط برای بررسی صحنه جنایت مساعد شد خود را به پراید رساند و از مشاهده آن کاملاً بالا بود تنها توانست حسدی بی رمق مردی جوان را تشخیص بدهد که به صورت طاقزاد و تکیه داده به صندلی راننده افتاده بود. خود را به سمت خودرو خودرو رساند و در حالی که دستکش پلاستیکی در دستش بود در جیبی و دست راست پراید را باز کرد، موقوف جوان ۲۲ ساله ای بود که از گردن به در نگاه نخست بد فرمان و شیشه جلوی پراید دقیق شد آنگاری از خون نبد و بی بود کاپشن و لباس های متول جلوی فرمان خون را گرفته است. در خواست بازرس شمس، مأموران تشخیص هویت وارد عمل شدند و بازرگان در کیمه های لباس های متول و بررسی محل اصابت ضربات قلع اعلام کردند حدود ۱۸ ضربه به ناحیه قلب و سینه وارد شده است و سمت ورود تبه های چاقو از جیب به است بوده است. وقتی با پیدا شدن کیف جیبی متول مشخص شد او

جوانی به اسم «شهریار» است و پراید نیز به خود او تعلق دارد، قرار شد جسد از داخل پراید به کیسه کشیده شود و تا رسیدن آمبولانس پزشکی قانونی داخل کاور سومه ای رنگی جاسازی شود. با خارج شدن جسد «شهریار» از پراید، بازرس به بازرسی از داخل خودرو پرداخت، در صندلی عقب چند تار موی زنانه به رنگ شرابی دید که آن را داخل بسته های پلاستیکی زبید دار انداخت، زیر صندلی عقب نیز لوازم آرایش زنانه به دست آمد که کهنه به نظر می رسیدند، در داشبورد چند بسته اسکناس هزار تومانی، دسته چک متعلق به «شهریار» و چند فقره تراول چک به ارزش ۷۰۰ هزار تومان به دست آمد که نشان می داد قاتلان انگیزه ای غیر از سرقت داشته اند. بازرس شمس وقتی با دیدن موبایل تیره ای رنگی که در کنار بدال گاز افتاده بود خم شد تا آن را بردارد، متوجه مالیده شدن خون که با خشک شدن رنگش سیاه شده بود، شد و در ۲۰ سانتی متری آن چاقوی خون آلودی که مجهز به پنجه بوکسی بود را پیدا کرد. ابتدا یابستی خانواده «شهریار» را شناسایی می کرد تا سرخی به دست بیاید، در گزارش تلفنی که بازرس دریافت کرده بود از مردی حرف به میان آمده بود که موقوف را قبل از مرگ در حال جویوش کردن با مردی که در صندلی جلو نشسته بود، دیده بود. این می توانست مهمترین سرنخ باشد اما یابستی شماره حافظه موبایل را چک می کرد، به دست آوردن شماره آخرین تماس گیرنده و شماره های دیگر مهم بود، وقتی این کار صورت گرفت بازرس دید که آخرین تماس تلفنی ساعت ۱۱ صبح توسط تماس گیرنده ای که با نام آجی یلیفور، مشخص می شد، گرفته شده است با این شماره سریع تماس گرفت.

هنوز «کیان» از اتاق بازرس خارج نشده بود که صدای جوان هراسان و گریان داخل شد و با ناله و در حالی که می گفت چرا پدرم را کشته اند، جست وجو گرانه به اطراف نگاهی کرد. «یلیفور» با اشاره بازرس روی صندلی نشست و با دستکش سیاه، رنگش را کشید خود را پاک کرد. «پروا درت ذهنی نداشت» «شهریار» پس از بازرسی بود، با مرگ پدر و مادر فقط او را داشتیم و شرکت تهیه ای بود. او هیچ شش نداشت. «پروا درت صبح امروز با کسی را ملاقات نداشت» «شهریار» گفت که از دوستش به نام «کیان» می رود. این دوست قول داده بود کولر پراید را تعمیر کند تا از آن استفاده کند همین ساعت ۱۱ به او زنگ زد جوابی به تلفن نداد تکران شد اما تصور نمی کردم به وقت رسیده باشد. «در چند روز اخیر ناراحتی ای نداشت» احساس می کردم پنهانکاری می کند با عشقش شده بود و با اینکه با کسی حرفش شده بود، من هم هیچ چیز نگفتم. «کامران» می شناسی؟ او پسری جوان و خوش پیش است. مواهش را همیشه واگس می زند و به عیب بنام می کند، او در یک مهمانی یعنی پارتنی محتاط با پدرم شده بود... «بازرس شمس وقتی گریه های «یلیفور» اجازه نداد و او را بیشتر نتواند حرف بزند با دلداری دادن به زن این از او خواست پیگیر ماجرای قتل پدرم باشد اگر تصور می کند دوستان دیگر شهریار بی می تواند انگیزه ای از قتل داشته باشند حتماً را در جریان قرار دهد. شناسی خانه «کیان» را روی بره ای نوشت و بلافاصله بعد از رفتن «یلیفور» دستور بازداشت این پسر شکیک پویش در تهران ایارس را صادر کرد. وقتی سران پروا داشت در تماس تلفنی اطلاع داد که

برنده معمای پلیسی شماره ۱۰۵
آقای رحمان پور سیرت از او میم به قید قرعه برنده این سری از معمای پلیسی شناخته شده است که برای دریافت جایزه اش می توانه با گروه «خون» رفته و آن را تماس بگیرد. این دوستان فر فرقه گمشدگان شرکت داده شده اند. حیدرزیدی، فاطمه خازنده، شایسا اسادات هندی، منیره ملکی این، منهدس رستمی عمر آبادی، منیره کزوه، گو، تابیا، فرزاد، داوود نبوی، شایسته کهدایی، کاشان، مانی، نوبی، عینده شاددل، گلشن، نمان، علی، کبری صادقی، حمید نوبی، اکرم مهران، آرمان شاه پهرامی، علی معاد، مهری آسایش، سید ساسان حیدری، سیده هنگامه حیدری، فرزانه پهرامی، مولود رسولان لطفجانی، مریم عزیز، فاطمه عزیز، حسین دیان ارمنستانی، امیر علی محسنی، متول قزوینی، کرمان مستاجری، مریم ناچی، واهنگ فر پیکانی، نینا باقری، رضا نذاری، محمدری، لیل جلال آبادی، مریم آقا علیخان، صفورا حناری.

معمای پلیسی شماره ۱۰۵ - قاتل خونسرد:
«دلیل یکم» در صحنه جنایت بازرس شمس دور سر موقوف خون جاری شده را دید و اول جسد تنها قطرات پاشیده شده را پیدا کرد که خیلی کم بود. شرح جنایت که سیاهوش مریف کرد به گونه ای بود که اقل پس از جنایت جسد را پس از بیرون کشیدن از خودرو چند متری تا نزدیکی جوی آب کشانده است پس با توجه به فزونی سرنخ موقوف یابستی قطرات خون در این مسیر انتقال دیده می شد و از سوی دیگر اگر قتل در داخل خودرو اتفاق می افتاد دیگر قطرات خون به صورت پاشیده شدن نبوده است. دلیل دوم: در دو متری جسد، بوکه گلوله به دست آمد که در حالی که اگر سیاهوش را است می گفت و قتل در داخل خودرو رخ داده بود بود حتماً در داخل خودرو می ماند پس برخلاف ادعاهای شاهد قتل در خارج از خودرو رخ داده بود.

تجلی ذهنیت مجموعه لامور

تصویرات ذهنی به شکل عرصه ای از هنر و فرم انحصاری استلذات در کناره های بند به همراه می گردند. ظرافت های منرمشده تمام با فن آوری فقط قادر به ایجاد مجموعه ای از تلفن های همراه بنام لامور می باشند. اجازه دهید این مجموعه نشاد تصویرات ذهنی شما باشد.

www.nokiamea.com

نوکیا ارتباط مرموزی